

جهان امروز در نقطه‌ای ایستاده که ژئوپلیتیک و اقتصاد جهانی بیش از هر زمان دیگری در هم تنیده شده‌اند. نزدیک ۵۰ روز از آتش‌سپس شکنده میان ایران، ایالات متحده و اسرائیل می‌گذرد. آتش‌بسی که ظاهراً باید تنش‌ها را کاهش می‌داد، ام‌ا در عمل اقتصاد جهانی را وارد مرحله‌ای تازه از اضطراب کرده است. تنگه هرمز به عنوان مهم‌ترین شریان انتقال انرژی جهان هنوز به‌طور کامل به وضعیت عادی بازنگشته و عبور نفتکش‌ها با محدودیت و احتیاط انجام می‌شود. همین وضعیت نیمه‌بسته کافی بوده تا بازارهای انرژی، بیمه‌های دریایی و شرکت‌های حمل‌ونقل جهانی در حالت آماده‌باش دائمی قرار گیرند. در ظاهر، تجارت جهانی همچنان ادامه دارد، کشتی‌ها حرکت می‌کنند و قیمت‌ها هنوز به سطح بحران نرسیده‌اند. اما اقتصاد جهانی اکنون بر تعادلی بسیار شکننده استوار شده است، تعادلی که تنها به این دلیل حفظ شده که یکی از دو گلوگاه حیاتی تجارت انرژی هنوز باز مانده‌است: باب‌المندب. این تنگه باریک که دریای سرخ را به خلیج عدن متصل می‌کند، حلقه اتصال نفت خلیج فارس به کانال سوئز و بازارهای اروپا محسوب می‌شود. اگر هرمز ورودی سریان انرژی باشد، باب‌المندب خروجی آن است.

در ماه‌های اخیر، تحلیلگران اقتصاد سیاسی در رسانه‌های بین‌المللی بارها به این نکته اشاره کرده‌اند که جهان عملاً وارد عصر «اقتصاد گلوگاه‌ها» شده‌است. عصری که در آن کنترل چند مسیر دریایی محدود می‌تواند معادل کنترل اقتصاد جهانی باشد. تجربه محدود شدن عبور از هرمز نشان داد که حتی بدون بسته شدن کامل مسیر، تنها افزایش ریسک ژئوپلیتیکی می‌تواند هزینه تجارت جهانی را بالا ببرد. بیمه کشتی‌ها افزایش یافت، مسیرهای بر سیاست خارجی امریکا باقی مانده، نفت وارد وضعیت روانی ناپایدار گردید. اما پرسش اصلی اکنون جای دیگری قرار دارد: اگر جنگی تازه میان امریکا و اسرائیل علیه ایران آغاز شود و باب‌المندب مسدود شود، جهان با چه وضعیتی روبه‌رو خواهد شد؟

نفت، بیمه و اقتصاد ترس
اقتصاد جهانی بیش از آنکه به عرضه واقعی نفت وابسته باشد، به احساس امنیت وابسته است. بازار انرژی بر اساس انتظار آینده

یک کشتی نفتکش در حال عبور از تنگه هرمز

یک کشتی نفتکش در حال عبور از تنگه هرمز. این تنگه باریک یکی از گلوگاه‌های حیاتی تجارت انرژی است.

در روایت رسمی واشینگتن، همر بحران خاورمیانه داستانی آشنا دارد: دفاع از ثبات منطقه‌ای، مهار تهدیدها، حفاظت از متحدان و تضمین امنیت انرژی جهان. اما در پشت این زبان دیپلماتیک، برشی قدیمی دوباره زنده شده است. برشی که از جنگ عراق تا امروز سایه‌اش بر سیاست خارجی امریکا باقی مانده: آیا جنگ‌ها واقعاً برای امنیت انجام می‌شوند، یا برای حفظ نظم اقتصادی‌ای که قدرت امریکا بر آن بنا شده‌است؟

تنش و جنگ علیه ایران بیش از آنکه یک عملیات امنیتی باشد، تلاشی برای مدیریت نظم انرژی جهانی و جلوگیری از تغییر توازن قدرت اقتصادی به سود رقبایی مانند چین تلقی می‌شود. جنگ در این چارچوب نه صرفاً ابزار نظامی، بلکه بخشی از رقابت ژئواکونومیک قرن بیست‌ویکم است. رقابتی که در آن نفت، دلار و مسیرهای انرژی اهمیت بیشتری از میدان‌های نبرد دارند. دیدن ایالات متحده در دهه‌های پس از جنگ سرد توانست سلطه جهانی خود را بر دو ستون استوار کند: کنترل غیر مستقیم بحران انرژی و تسلط مالی مبتنی بر دلار. اکنون هر دو ستون هم‌زمان تحت فشار قرار گرفته‌اند. چین بزرگ‌ترین واردکننده انرژی جهان شده، کشورهای جنوب جهانی به دنبال تجارت غیردلاری هستند و قدرت‌های منطقه‌ای استقلال بیشتری در سیاست خارجی خود نشان می‌دهند. در چنین شرایطی، ایران به نقطه تمرکز راهبردی تبدیل شده است، نه به دلیل قدرت اقتصادی‌اش، بلکه به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی آن در قلب مسیرهای انرژی جهان. جنگ علیه ایران، در این نگاه، تلاشی برای ارسال یک پیام به رقابت: دسترسی به انرژی بدون عبور از نظم امنیتی مورد حمایت امریکا امکان‌پذیر نیست. اما تاریخ نشان می‌دهد که جنگ‌هایی که با اهداف اقتصادی پنهان آغاز می‌شوند، اغلب نتایجی کاملاً معکوس به بار می‌آورد.

خاورمیانه هنوز مرکز ثقل انرژی جهان است، حتی در عصر گذار انرژی و توسعه منابع تجدیدپذیر. اقتصادهای صنعتی آسیا، به‌ویژه چین، کره جنوبی و ژاپن، به واردات نفت و گاز از منطقه وابسته‌اند. دست‌نوازی و ارزان به این‌منابع برای رشد اقتصادی آنها حیاتی است. از این رو، فشار نظامی بر ایران می‌تواند دو هدف هم‌زمان را دنبال کند: افزایش

جهان میان دو گلوگاه آتش

اگر باب‌المندب هم بسته شود، اقتصاد جهانی چه خواهد شد؟

و حتی غذا با تأخیر و هزینه‌های فزاینده

جابه‌جا می‌شوند. اقتصادهای صنعتی اروپا

را بی‌اثر می‌کند و کشتی‌ها مجبور می‌شوند

آفریقا را دور بزنند. مسیری طولانی‌تر،

بر هزینه‌تر و کندتر که قیمت کالا، سوخت

و مواد غذایی را در سراسر جهان افزایش

خواهد داد. افزایش قیمت انرژی به سرعت

به اقتصاد واقعی منتقل می‌شود. کارخانه‌ها

هزینه بیشتری پرداخت می‌کنند، حمل‌ونقل

گران‌تر می‌شود و تورمی که اقتصادهای غربی

تصور می‌کردند مهار شده، دوباره بازمی‌گردد.

دو گلوگاه انرژی در تاریخ اقتصاد معاصر

مواجه خواهد شد. چنین وضعیتی صرفاً یک

بحران منطقه‌ای نخواهد بود. شرکت‌های

بیمه دریایی احتمالاً کل منطقه را به عنوان

منطقه جنگی طبقه‌بندی می‌کنند. در چنین

شرایطی بسیاری از کشتی‌ها حتی پیش از

بسته شدن واقعی تنگه‌ها از حرکت خودداری

می‌کنند. هزینه حمل‌ونقل دریایی جهش

پیدا می‌کند، زمان تحویل کالاها افزایش

می‌یابد و زنجیره تأمین جهانی که هنوز از

شوک‌های همه‌گیری کرونا و جنگ اوکراین

به‌طور کامل بازیابی نشده، بار دیگر دچار

اختلال می‌شود.

در این میان، اروپا بیش از هر منطقه دیگری

آسیب‌پذیر خواهد دید. این قاره پس از کاهش

وابستگی به انرژی روسیه، بیش از گذشته

حامیان‌گزینه‌های نظامی معمولاً فرض

می‌کند جنگ می‌تواند کنترل شده باقی

بماند، ام‌ا اقتصاد جهانی چنین مرزهایی

را به رسمیت نمی‌شناسد. بسته شدن

احتمالی باب‌المندب نشان خواهد داد که

جنگ‌های قرن بیست‌ویکم دیگر صرفاً

منزعات سرزمینی نیستند، بلکه شوک‌های

سیستماتیک به کل نظم اقتصادی جهان

وارد می‌کنند. اگر هرمز و باب‌المندب

هم‌زمان مختل شوند، جهان با نوعی «اختناق

لجستیکی» روبه‌رو خواهد شد. وضعیتی

در آن نه فقط انرژی، بلکه کالا، مواد اولیه

و حتی غذا با تأخیر و هزینه‌های فزاینده

جابه‌جا می‌شوند. اقتصادهای صنعتی اروپا

را بی‌اثر می‌کند و کشتی‌ها مجبور می‌شوند

آفریقا را دور بزنند. مسیری طولانی‌تر،

بر هزینه‌تر و کندتر که قیمت کالا، سوخت

و مواد غذایی را در سراسر جهان افزایش

خواهد داد. افزایش قیمت انرژی به سرعت

به اقتصاد واقعی منتقل می‌شود. کارخانه‌ها

هزینه بیشتری پرداخت می‌کنند، حمل‌ونقل

گران‌تر می‌شود و تورمی که اقتصادهای غربی

تصور می‌کردند مهار شده، دوباره بازمی‌گردد.

دو گلوگاه انرژی در تاریخ اقتصاد معاصر

مواجه خواهد شد. چنین وضعیتی صرفاً یک

بحران منطقه‌ای نخواهد بود. شرکت‌های

بیمه دریایی احتمالاً کل منطقه را به عنوان

منطقه جنگی طبقه‌بندی می‌کنند. در چنین

شرایطی بسیاری از کشتی‌ها حتی پیش از

بسته شدن واقعی تنگه‌ها از حرکت خودداری

می‌کنند. هزینه حمل‌ونقل دریایی جهش

پیدا می‌کند، زمان تحویل کالاها افزایش

می‌یابد و زنجیره تأمین جهانی که هنوز از

شوک‌های همه‌گیری کرونا و جنگ اوکراین

به‌طور کامل بازیابی نشده، بار دیگر دچار

اختلال می‌شود.

در این میان، اروپا بیش از هر منطقه دیگری

آسیب‌پذیر خواهد دید. این قاره پس از کاهش

وابستگی به انرژی روسیه، بیش از گذشته

حامیان‌گزینه‌های نظامی معمولاً فرض

می‌کند جنگ می‌تواند کنترل شده باقی

بماند، ام‌ا اقتصاد جهانی چنین مرزهایی

را به رسمیت نمی‌شناسد. بسته شدن

احتمالی باب‌المندب نشان خواهد داد که

جنگ‌های قرن بیست‌ویکم دیگر صرفاً

منزعات سرزمینی نیستند، بلکه شوک‌های

سیستماتیک به کل نظم اقتصادی جهان

وارد می‌کنند. اگر هرمز و باب‌المندب

هم‌زمان مختل شوند، جهان با نوعی «اختناق

لجستیکی» روبه‌رو خواهد شد. وضعیتی

در آن نه فقط انرژی، بلکه کالا، مواد اولیه

و حتی غذا با تأخیر و هزینه‌های فزاینده

جابه‌جا می‌شوند. اقتصادهای صنعتی اروپا

را بی‌اثر می‌کند و کشتی‌ها مجبور می‌شوند

آفریقا را دور بزنند. مسیری طولانی‌تر،

بر هزینه‌تر و کندتر که قیمت کالا، سوخت

و مواد غذایی را در سراسر جهان افزایش

خواهد داد. افزایش قیمت انرژی به سرعت

به اقتصاد واقعی منتقل می‌شود. کارخانه‌ها

هزینه بیشتری پرداخت می‌کنند، حمل‌ونقل

گران‌تر می‌شود و تورمی که اقتصادهای غربی

تصور می‌کردند مهار شده، دوباره بازمی‌گردد.

دو گلوگاه انرژی در تاریخ اقتصاد معاصر

مواجه خواهد شد. چنین وضعیتی صرفاً یک

بحران منطقه‌ای نخواهد بود. شرکت‌های

بیمه دریایی احتمالاً کل منطقه را به عنوان

منطقه جنگی طبقه‌بندی می‌کنند. در چنین

شرایطی بسیاری از کشتی‌ها حتی پیش از

بسته شدن واقعی تنگه‌ها از حرکت خودداری

می‌کنند. هزینه حمل‌ونقل دریایی جهش

پیدا می‌کند، زمان تحویل کالاها افزایش

می‌یابد و زنجیره تأمین جهانی که هنوز از

شوک‌های همه‌گیری کرونا و جنگ اوکراین

به‌طور کامل بازیابی نشده، بار دیگر دچار

اختلال می‌شود.

در این میان، اروپا بیش از هر منطقه دیگری

آسیب‌پذیر خواهد دید. این قاره پس از کاهش

وابستگی به انرژی روسیه، بیش از گذشته

حامیان‌گزینه‌های نظامی معمولاً فرض

می‌کند جنگ می‌تواند نقطه عطفی در روند

جهانی شدن باشد. جهانی‌شدنی که بر پایه

جریان آزاد کالا شکل گرفته بود، اکنون در برابر

واقعیتی تازه قرار می‌گیرد: امنیت مسیرهای

دریایی مهم‌تر از توافق‌های تجاری شده است.

کشورهای واقعی مانند القاعده و داعش و سندیکا‌های قاچاق مواد مخدر مانند کارتل سن‌تالوا و

ژئوپلیتیکی اولویت خواهند داد. روندی که به

بازگشت بلوک‌بندی اقتصادی، افزایش هزینه

تولید و کاهش رشد جهانی منجر می‌شود.

آنچه این سناریو را خطرناک‌تر می‌کند، ماهیت

زنجیره‌های بحران است. افزایش قیمت انرژی

باعث افزایش هزینه‌ها می‌شود. افزایش قیمت

غذا ناآرامی‌های اجتماعی را تشدید می‌کند و

بی‌ثباتی سیاسی سرسرمایه‌گذاری جهانی را

بناک‌های مرکزی برای مهار تورم ناچار به

سیاست‌های پولی سختگیرانه‌تری خواهند

شد. سیاست‌هایی که خود می‌توانند کود

جهانی‌سازی اروپا و اقتصادهای آسیب‌پذیر

آفریقا احساس خواهد شد.

بسیستن هم‌زمان هرمز و باب‌المندب می‌تواند

نشان دهد که نظم اقتصادی موجود تا چه اندازه

شکستنده است و چگونه تصمیم‌های نظامی

یکجانبه و ددمنشانه قادرند معیشت میلیاردها

انسان را تحت تأثیر قرار دهند. شاید مهم‌ترین

برشش امروز این باشد که آیا اقتصاد جهانی

واقفاً توان تحمل چنین دیگری را دارد. تجربه

سال‌های اخیر نشان داده که جهان هنوز از

شوکت‌های بی‌دردی‌رهایی‌نیافته است. در

چنین شرایطی، گسترش جنگ به گلوگاه‌های

دریایی نه تنها توازن منطقه‌ای را تغییر می‌دهد،

بلکه می‌تواند آغاز دوره‌ای تازه از بی‌ثباتی

اقتصادی باشد. دوره‌ای که در آن جنگ‌های دیگر

فقط در میدان نبرد تعیین‌کننده نیستند، بلکه

در قیمت انرژی، زندگی و آینده اقتصاد

جهانی نوشته می‌شوند.

و حتی غذا با تأخیر و هزینه‌های فزاینده

جابه‌جا می‌شوند. اقتصادهای صنعتی اروپا

را بی‌اثر می‌کند و کشتی‌ها مجبور می‌شوند

آفریقا را دور بزنند. مسیری طولانی‌تر،

بر هزینه‌تر و کندتر که قیمت کالا، سوخت

و مواد غذایی را در سراسر جهان افزایش

خواهد داد. افزایش قیمت انرژی به سرعت

به اقتصاد واقعی منتقل می‌شود. کارخانه‌ها

هزینه بیشتری پرداخت می‌کنند، حمل‌ونقل

گران‌تر می‌شود و تورمی که اقتصادهای غربی

تصور می‌کردند مهار شده، دوباره بازمی‌گردد.

دو گلوگاه انرژی در تاریخ اقتصاد معاصر

مواجه خواهد شد. چنین وضعیتی صرفاً یک

بحران منطقه‌ای نخواهد بود. شرکت‌های

بیمه دریایی احتمالاً کل منطقه را به عنوان

منطقه جنگی طبقه‌بندی می‌کنند. در چنین

شرایطی بسیاری از کشتی‌ها حتی پیش از

بسته شدن واقعی تنگه‌ها از حرکت خودداری

می‌کنند. هزینه حمل‌ونقل دریایی جهش

پیدا می‌کند، زمان تحویل کالاها افزایش

می‌یابد و زنجیره تأمین جهانی که هنوز از

شوک‌های همه‌گیری کرونا و جنگ اوکراین

به‌طور کامل بازیابی نشده، بار دیگر دچار

اختلال می‌شود.

در این میان، اروپا بیش از هر منطقه دیگری

آسیب‌پذیر خواهد دید. این قاره پس از کاهش

وابستگی به انرژی روسیه، بیش از گذشته

حامیان‌گزینه‌های نظامی معمولاً فرض

می‌کند جنگ می‌تواند نقطه عطفی در روند

جهانی شدن باشد. جهانی‌شدنی که بر پایه

جریان آزاد کالا شکل گرفته بود، اکنون در برابر

واقعیتی تازه قرار می‌گیرد: امنیت مسیرهای

دریایی مهم‌تر از توافق‌های تجاری شده است.

کشورهای واقعی مانند القاعده و داعش و سندیکا‌های قاچاق مواد مخدر مانند کارتل سن‌تالوا و

ژئوپلیتیکی اولویت خواهند داد. روندی که به

بازگشت بلوک‌بندی اقتصادی، افزایش هزینه

تولید و کاهش رشد جهانی منجر می‌شود.

آنچه این سناریو را خطرناک‌تر می‌کند، ماهیت

زنجیره‌های بحران است. افزایش قیمت انرژی

باعث افزایش هزینه‌ها می‌شود. افزایش قیمت

غذا ناآرامی‌های اجتماعی را تشدید می‌کند و

بی‌ثباتی سیاسی سرسرمایه‌گذاری جهانی را

بناک‌های مرکزی برای مهار تورم ناچار به

سیاست‌های پولی سختگیرانه‌تری خواهند

شد. سیاست‌هایی که خود می‌توانند کود

جهانی‌سازی اروپا و اقتصادهای آسیب‌پذیر

آفریقا احساس خواهد شد.

بسیستن هم‌زمان هرمز و باب‌المندب می‌تواند

نشان دهد که نظم اقتصادی موجود تا چه اندازه

شکستنده است و چگونه تصمیم‌های نظامی

یکجانبه و ددمنشانه قادرند معیشت میلیاردها

انسان را تحت تأثیر قرار دهند. شاید مهم‌ترین

برشش امروز این باشد که آیا اقتصاد جهانی

واقفاً توان تحمل چنین دیگری را دارد. تجربه

سال‌های اخیر نشان داده که جهان هنوز از

شوکت‌های بی‌دردی‌رهایی‌نیافته است. در

چنین شرایطی، گسترش جنگ به گلوگاه‌های

دریایی نه تنها توازن منطقه‌ای را تغییر می‌دهد،

بلکه می‌تواند آغاز دوره‌ای تازه از بی‌ثباتی

اقتصادی باشد. دوره‌ای که در آن جنگ‌های دیگر

فقط در میدان نبرد تعیین‌کننده نیستند، بلکه

در قیمت انرژی، زندگی و آینده اقتصاد

جهانی نوشته می‌شوند.

و حتی غذا با تأخیر و هزینه‌های فزاینده

جابه‌جا می‌شوند. اقتصادهای صنعتی اروپا